

| به نام خدا

سرشناسه: لایلا، مارک، ۱۹۵۶ - م. Lilla, Mark  
عنوان و نام پدیدآور: خدای مرده‌زاد: دین، سیاست و غرب مدرن / مارک لایلا: ترجمه زانیار ابراهیمی؛ ویراستار شهرام رجب‌زاده.  
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۳۲۶ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۳۵۵-۰  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان اصلی: The stillborn God : religion, politics, and the modern West , 2007.  
عنوان دیگر: دین، سیاست و غرب مدرن.  
موضوع: دین و سیاست -- آلمان -- تاریخ -- قرن ۲۰ م.  
Religion and politics -- Germany -- History -- 20th century  
شناسه افزوده: ابراهیمی، زانیار، ۱۳۶۷ - ، مترجم  
رده‌بندی کنگره: BL۶۵  
رده‌بندی دیویی: ۲۰۱/۷۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۱۱۷۵  
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

# خدای مُرده‌زاد

---

دین، سیاست و غرب مدرن

مارک لیلا

---

زانبار ابراهیمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

*The Stillborn God: Religion, Politics, and the Modern West*

Mark Lilla

Vintage Books, New York, 2007

خدای مُرده‌زاد

دین، سیاست و غرب مدرن

مارک لیبلا

ترجمه زانیار ابراهیمی

ویراستار: شهرام رجب‌زاده

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: اسفند ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



برای دخترم، سوفی



## فهرست

مقدمه مترجم.....	یازده
مقدمه.....	بیست و سه

### بخش اول

فصل اول: بحران.....	۳
فصل دوم: جدایی بزرگ.....	۳۹

### بخش دوم

فصل سوم: خدای اخلاقی.....	۸۷
فصل چهارم: خدای بورژوازی.....	۱۳۹

### بخش سوم

فصل پنجم: خانهٔ بسامان.....	۱۸۷
فصل ششم: خدای منجی.....	۲۱۷
فصل هفتم: خدای مُرده‌زاد.....	۲۵۹
پی‌گفتار.....	۲۷۳
سپاسگزاری.....	۲۸۳
یادداشت‌ها.....	۲۸۵





هیچ صورت تراشیده‌ای مساز  
هیچ چیز شبیه آنچه بالا در آسمان‌هاست،  
یا پایین بر زمین یا پایین‌تر از زمین در آب‌ها.  
برابر این خدایان سجده مکن و آن‌ها را پرستش مکن  
چرا که من یهوه، خدایت، خدایی غیورم.

خروج، باب ۲۰، آیات ۴ تا ۵



## مقدمه مترجم

جهان غرب از دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به بعد، از زمانی که ایدئولوژی‌های معنابخش از میان رفتند، دستخوش نوعی خلأ معنا شد، زیرا این ایدئولوژی‌ها خلئی را می‌پوشاندند که از افول دین بر جای مانده بود. آنچه رنج این خلأ معنا را تشدید می‌کرد و امروزه نیز همچنان بر آن می‌افزاید، ظهور اسلام‌گرایی رادیکال در شرق و به‌ویژه خاطره‌ای است که از حمله به برج‌های تجارت جهانی در یازدهم سپتامبر و نبرد متعاقب با گروه‌های بنیادگرا بر جا مانده است.

استعمار زیست‌جهان، مفهومی که یورگن هابرماس، دهه‌ها پیش مطرح کرد، واکنشی به ناتوانی منابع برانگیزانندهٔ چپ در مبارزه با زیست‌جهانی است که هرچه فزاینده‌تر به خدمت عقل ابزاری درآمده است. به عبارت دیگر، همان‌طور که جان میلبنک می‌گوید، هابرماس سرچشمه‌های معنابخش و محرک دینی را به‌نحوی ابزاری به خدمت می‌گیرد، بی‌آنکه آن‌ها را به رسمیت بشناسد. به همین دلیل، هابرماس بنا بر تقابل کانتی سفت‌وسخت میان عقل و عاطفه می‌گذارد و حال که عقل، سوخت بارش را از دست داده است، آن را از نیروی عاطفی برانگیزانندهٔ دین وام می‌گیرد، بی‌آنکه اعتبار برخوردارِ دین از عقلانیتِ خاص خود را به آن بدهد.<sup>۱</sup>

---

1. *Radical Secularization*, Edited by Stijn Latré, Walter Von Herck and Guido Vanhesswijck (New York and London: Bloomsbury Academic Publication: 2016), pp. 83-4.

اما جدا از هابرماس، و مکتب فرانکفورت، جریان دیگری نیز از زمان والتر بنیامین و یاکوب تابس در میان چپ‌گرایان ظهور کرد که به الهیات سیاسی منفی معروف شد. این جریان نیز در واکنش به تهی شدن از منابعِ ایجابیِ معنا بخش و ناکامی در تغییر جهان، چنان که مارکس گفته بود، دست به‌سوی منابعِ برانگیزانندهٔ دینی دراز کرد که در این مورد خاص عبارت بود از موعودباوریِ مندرج در عهد جدید و به‌ویژه نامه‌های پولس رسول.

فیلسوف نامدار دیگری که کوشید از این منابع، این بار نه برای مقابله با استعمار زیست‌جهان یا ته‌کشیدن سوخت‌بارِ برانگیزانندهٔ مارکسی، بلکه برای خنثی کردن اسلام رادیکال، استفاده کند، جیانی واتیمو بود. واتیمو تحت‌تأثیر هایدگر، درگذشتن از سنت را اشتباه خواند و در پیچیدن با آن را واکنشی قابل‌دفاع‌تر دانست. درگذشتن از سنت، همان عبور و گذاری است که خلأ معنایی را بر جا نهاده است، اما در پیچیدن با سنت، کلنجار رفتن با همان مواد و مصالح است، بی‌آنکه لزوماً کل دستگاه سنت مُهر تأییدی ایمانی یا متافیزیکی خورده باشد. معنای تفکر ضعیف<sup>۱</sup> در نظر او، دقیقاً همین واتنهاده‌ن ذخایر دینی، در عینِ عدم تأیید تام و تمام آن‌هاست. واتیمو در اثر پرنفوذ خود، باور، که عنوان فرعیِ پر معنایی دارد، الهیاتی برای نیمه‌مؤمنان، ذخیرهٔ محبت (و مفاهیمی مانند کنوسیسی) را در گنجینهٔ معنایی عهد جدید فعال می‌کند تا مرهمی بر رنج‌های خشونت و کشتارِ بنیادگرایی بگذارد.<sup>۲</sup>

اما در یک سر طیف، کسانی مانند جان میلبنک قرار دارند که نه می‌خواهند دین را به نحوی ابزاری در خدمتِ احیای زیست‌جهان یا جبرانِ شکست مارکسیسم در تغییر جهان به کار گیرند و نه چنان توجهی به بنیادگرایی جهان اسلام می‌کنند. میلبنک، طی تلاشی که ارتجاعی خوانده شده، می‌کوشد تمام واسطه‌های آیینی و نهادی را که به دست نومیالیسم و پروتستانتیسم از میان

1. weak thought

۲. نگاه کنید به جیانی واتیمو، باور، الهیاتی برای نیمه‌مؤمنان، ترجمهٔ کاوه حسین‌زاده، انتشارات پگاه روزگار نو، ۱۳۹۸.

رفته است، دوباره به صحنه بازگرداند و خلأ معنای پدیدآمده از این طریق را درمان کند.<sup>۱</sup> تا جایی که به کتاب حاضر مربوط می‌شود، مارک لیلیا (و به‌ویژه مهم‌ترین آورده فکری او به فلسفه سیاسی)<sup>۲</sup> را باید در تقابلی تام‌وتمام با میلبنک فهمید، زیرا لیلیا احیای این واسطه‌ها را زیر پا گذاشتن ارزشمندترین میراث روشننگری می‌داند، میراث جدایی دین از سیاست که او آن را «جدایی بزرگ» می‌نامد و یکی از مهم‌ترین فصل‌های کتاب را به آن اختصاص می‌دهد.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، اگر میلبنک می‌خواهد همه واسطه‌های فراموش‌شده را به صحنه بازگرداند، لیلیا لیبرال جهدی بلیغ می‌کند تا مرز بین دین به‌مثابه امری خصوصی را با سیاست به‌مثابه امر عمومی حفظ کند. به‌زعم لیلیا، خدای مسیحی هرگاه در خدمت سیاست به خدمت فراخوانده شده، یا به‌عبارتی هرگاه که کوشیده‌اند سبب زایش مسیح چونان موجودی سیاسی شوند، مسیح را چونان خدایی مُرده‌زاد به دنیا آورده است، خدایی که هرگز نخواهد توانست در میدان سیاست دست به عمل بزند. به‌زعم مایکل آلن گیلسیپی که همراه با لوکاس پیرکینز، مروری نقادانه و خواندنی بر اثر لیلیا نوشته است، آنچه از عنوان خدای مُرده‌زاد در ذهن مسیحیان نقش می‌بندد، مسیح نوزاد است که قرار بوده واسطه‌ای میان انسان و خدا باشد و رستگاری را بشارت دهد، اما مُرده به دنیا آمده و سقط شده است.<sup>۴</sup> اگر استعاره خدایی را که بر صحنه تاریخ راه می‌رود،

- 
۱. مثلاً نگاه کنید به الهیات و نظریه اجتماعی، فراسوی عقل سکولار، جان میلبنک، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و شهرزاد قانونی، ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۶.
  ۲. در ایران مارک لیلیا را بیشتر با دو کتاب لیبرال جاودانه و روشنفکران و سیاست می‌شناسند که برخلاف جنجال‌هایی که به‌ویژه در آمریکا به راه انداختند، در زمره آثار جدی و مهم لیلیا نیستند. کتابی که ترجمه‌اش را در دست دارید، یکی از پرارجاع‌ترین و پرواکتس‌ترین آثار در بحث‌های مربوط به نسبت دین و مدرنیته است و همان‌طور که در پانویس‌های آتی خواهید دید، کسانی مانند جان میلبنک، مایکل آلن گیلسیپی و حتی چارلز تیلور، خود را ملزم به واکنش بدان یافته‌اند.
  ۳. مارک لیلیا و جان میلبنک مناظره‌ای بسیار جالب با یکدیگر دارند که می‌توانید آن را در یوتیوب با جست‌وجوی عنوان زیر بیابید:

در ادامه تبیین این ایماژ ذکر کنیم، استعاره‌ای که بی‌شک خوانندگان را به یاد هگل می‌اندازد، درمی‌یابیم که لیلا چندان با فیلسوفانی مانند هگل نیز همدل نیست، کسانی که می‌کوشند همین وساطت را در هیئت روح عینی رقم بزنند. همان‌طور که خواهید خواند، لیلا این روش هگلی را تحت عنوان آشتی<sup>۱</sup> به‌شدت نقد می‌کند و هگل را مامای ناکام دیگری می‌داند که جز خدایی مُرده‌زاد از بطن مسیحیت به دنیا نخواهد آورد.

در شرح لیلا، هابز در مرکز قرار دارد. هابز است که جدایی بزرگ را در لویاتان رقم می‌زند و گسستی را در ارتباط سه‌پایه انسان، خدا و کیهان رقم می‌زند. کسانی که آثار مربوط به مناقشه بر سر مشروعیت عصر مدرن میان لوویت، اشمیت و بلومبرگ را دنبال کرده‌اند، بی‌شک واژگونی این سه‌پایه قرون وسطایی را به انقلاب نومیالیستی ربط خواهند داد؛ اما در شرح لیلا، این گسست را در ابتدا هابز رقم می‌زند و اوست که اندیشه سیاسی را به پیش و پس از خود تقسیم می‌کند. گرچه همان‌طور که گیلسپی می‌گوید، لیلا در اینجا تحولات تاریخی عمیق‌تری را که مثلاً در جنبش شورآگری در کلیسا به وقوع پیوسته بود و نیز آموزه دو شمشیر و نظریه‌های کسانی مانند مارسیلیو پادوآیی و در یک کلام نزاع مخالفان و موافقان ولایت مطلقه کلیسایی را نادیده می‌گیرد و از این جهت ابداً تبارشناسی بی‌عیب و نقصی عرضه نمی‌کند، اما انتخاب هابز به‌مثابه واضع جدایی بزرگ را کاملاً می‌توان به دغدغه‌های لیبرالی او در جدا کردن حوزه‌های خصوصی و عمومی و محصور ساختن دین در عرصه خصوصی مربوط کرد.

به‌زعم لیلا، حرکت هوشمندانه هابز، تغییر نگاه خیره از خدا به انسان است. وقتی از خدا به انسان گذر کنیم، می‌توانیم مسائل غامض و مناقشه‌برانگیز الهیاتی را در پرانتز بگذاریم و ایمان را به مسئله‌ای روان‌شناختی تبدیل کنیم: «در نخستین صفحات لویاتان می‌بینیم که چگونه می‌توان پرسش‌های مربوط

به خدا را کاملاً دور زد و آن‌ها را به پرسش‌هایی درباره رفتار انسان تبدیل کرد، بعد آن رفتار را به وضعیت‌های روان‌شناختی تقلیل داد و سپس آن وضعیت‌ها را مصنوعات میل، نادانی و محیط مادی توصیف کرد.<sup>۱</sup> این چیزی است که لیلا خیلی ساده از آن به تغییر موضوع تعبیر می‌کند؛ یعنی هابز صرفاً موضوع را تغییر داد، بی‌آنکه خود را درگیر و دل‌مشغول آن کند و در چیزی که نزد لیلا باتلاقی بیش نیست، دست‌وپا بزند و هرچه بیشتر فرو رود. لیلا در اینجا زبانی بسیار ساده را به کار می‌گیرد، اما همان‌طور که خوزه کاسانو، یکی از ناقدان لیلا، می‌گوید، منظور لیلا این است که هابز رابطه درون‌ماندگاری و استعلا را قطع می‌کند و ایمان را به چیزی روان‌شناختی فرومی‌کاهد، تا در نتیجه اشخاص نتوانند اذعان نکردن دیگران به برداشت آنان از ایمان را کفر تلقی کنند.<sup>۱</sup>

لیلا ادعا می‌کند که هابز، فیلسوفِ اپیکوریِ مدرن است و انسان‌ها را دستخوش دو عاطفه ترس و نادانی می‌داند و می‌کوشد تا حد امکان از تأثیر مخرب این دو عاطفه در انسان و جامعهٔ سیاسی بکاهد. به گمان من، لیلا در تشخیص روش هابز یا اپیکور، تیزبینی فلسفی چندانی ندارد یا نشان نمی‌دهد که عقبهٔ فلسفی نیرومندی دارد. اگر قرار باشد که هابز و اپیکور را در یک راستا قرار دهیم، قطعاً روش آن دو خنثی‌سازی پدیده‌ها خواهد بود. گیلپی مثال تأثیرگذاری از این خنثی‌سازی به دست می‌دهد. به سخن او، هابز از آموزهٔ تقدیر ازلی در نظر کالون استفاده می‌کند تا انرژی موعودباورانه را مهار کند و بر آن لگام بزند. استدلال هوشمندانهٔ هابز این است که اگر بر طبق آموزهٔ تقدیر ازلی، رستگاری یا لعن مسیحیان از پیش رقم خورده است، پس تلاش در این دنیا برای جلب لطف خدا اساساً سالبه به انتفای موضوع خواهد بود. هابز با این استدلال می‌خواهد زهر انرژی‌های موعودباورانه را بگیرد و دنیا را به عرصه‌ای

---

۱. خوزه کاسانو مناظره‌ای بسیار بصیرت‌بخش با لیلا دارد که پیشنهاد می‌کنم آن را با این عنوان در یوتیوب جست‌وجو کنید: